

لسان الغیب، سخت محبوب حضرت او افتاده تا آنجا که حضرتش در اشعار خویش بیش از همه متأثر است از حافظ و البته تأمل بیشتر در این معنا، نشان خواهد داد که این قبول تأثیر از حدود سبک و قالب فراتر نمی‌رود. تعبیرات حضرتش به طور قطع از آن خود اوست و مدلول و باطن ابیات و تعابیر، همان تفکر عرفانی است که حضرتش را از دیگر عرفا متمایز می‌دارد. نحوه دلالت تعابیر به معانی، نیز همان است که هشتصد سال کمتر و یا بیشتر در این مرز و بوم سابقه تاریخی دارد و همین نحوه دلالت است که شعر عرفانی را از غیر آن تمایز می‌بخشد. این دلالت را ما «تأویلی» نام نهاده‌ایم به اعتبار آن نسبتی که میان این عالم با عالم معانی برقرار است.

حضرت روح الله، حافظ را بیشتر با عنوان «عارف شیراز»<sup>(۱)</sup> و یا «عارف شیراز، قدس سره»<sup>(۲)</sup> نامیده‌اند و این تعبیر به خودی خود می‌تواند حکایتگر اعتبار حافظ باشد در نزد ایشان. گذشته از آنکه بسیار هست که حضرتش در باب حافظ با صراحت بیشتری سخن گفته باشد. و فی‌المثل در تفسیر سوره حمد و در بحث از «زبان عرفانی»:

«این عرفا و شعرای عارف مسلک و فلاسفه، همه یک مطلب را مراد کرده‌اند، در مطلب، اختلافی نیست، تعبیرات، مختلف است و زبانها مختلف. زبان شعر خودش زبانی است، حافظ خودش زبان خاصی دارد. او هم همان مطالب را می‌گوید که دیگران گفته‌اند، اما با زبان دیگری... نباید مردم را از این برکات دور کرد.»

...و برای آنکه این برکات به مردمان رسد، تنها حضرت او بود که توانست یک مانع تاریخی چند صد ساله را در حوزه‌های علمی علوم قدیم بشکنند. و آنکه با تفکر سنتی حاکم بر حوزه‌ها آشناست خوب می‌داند که هیچ‌کس جز حضرتش نبود که بتواند بی‌آنکه جام شوکران تکفیر را سر کشد از پس این مهم برآید. در همان تفسیر سوره حمد است که می‌فرماید:

«من به آقای شاه‌آبادی که این مسائل را برای جمعی از کسبه می‌گفت عرض کردم: «آخر اینها و این مسائل؟» گفت: «بگذار این کفریات به گوش اینها هم بخورد... و لفظ کفریات، مستغنی از هرتوضیحی، بیانگر تلقی عام حوزه‌ها از عرفان نظری و زبان تأویلی آن است.»

\*\*\*

### عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کانجا همیشه باد به دست است دام را

اصحاب سلوک و عرفان و مشایخ معرفت و صاحبان یقین در اینکه حقیقت واجب (جل سلطانه و بهره‌رسانه) عبارت است از وجود به شرط آنکه اشیاء به همراه او نباشد که از آن تعبیر می‌کنند به «شرط لا»<sup>(۳)</sup> و مرتبه احدیت و تعین اول و هویت غیبیه «و مرتبه عماء (بنا بر قولی)» یا آنکه حقیقت واجب عبارت است از وجودی که نسبت به همراه بودن اشیاء با او شرط در آن نباشد: «لا به شرط شیء»<sup>(۴)</sup> یعنی طبیعت با حیثیت طبیعت بودن که از آن به وجود مطلق تعبیر می‌شود... و باز از آن تعبیر می‌شود به هویت ساریه در غیب و شهود و عنقاء مغرب که به دام اوها حکماء در نیفتد چنانچه گفته شده است:

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

# ● شرح سوز

■ تحقیق و تنظیم: علی تاجدینی

سید مرتضی آوینی

اشاره

این مقاله بخش اول از مجموعه‌ای است تحت عنوان «شرح سوز» که به طور کامل در ویژه‌نامه‌ای که ماهنامه سوره برای «فرهنگ و میانی نظری هنر» در دست تهیه دارد، به چاپ خواهد رسید.

از ما بر نمی‌آید که حضرت روح الله را به دیگران بشناسانیم، او خود دلیل خویشتن است و هرکه چنین است دیگران را باید به او شناخت. راز آشنایان، از ازل دل آشنای اویند پس روی سخن را بایست به آنان گرداند که در حریم راز ره نیافته‌اند، کور را باید صفت آفتاب گفتن، او را نیز هرچه گویی فایده نکند، کوران را چشم سر نیست اگرچه چشم دل هست و نقش آفتاب، از ازل بر فطرت آدمیان نشست است اما آن را که چشم دل کور است هر چند آفتاب را نیز به چشم سر بنگرد او را فایده نخواهد کرد.

پس حضرت روح الله خود دلیل خویشتن است و هرکه چنین است دیگران را باید به او شناخت، و این مقال با این قصد فراهم آمده است. در آثار مکتوب حضرت او، جای جای، ابیاتی در مقام نقل نشست‌اند گاه از حافظ و گاه از مولوی و گاه از دیگران، و او به مناسبت شرحی بر آن بیت و یا مصرع نگاشته است.

با این ابیات و شروح حضرت او را بر آنان جمع آورده‌ایم و بر آن عنوان «شرح سوز» نهاده‌ایم. در دو بخش:

- بخش اول: در حضرت لسان الغیب

- بخش دوم: در حضرت مولوی



«این حقیقت در زیر سرپرده‌های نور و حجابهای ظلمانی است. در مقام عماء و بطون و نهانخانه غیب است و در همه عوالم ذکر حکیم نه اسمی از او هست و نه رسمی، و از آن حقیقت مقدسه در همه عوالم ملک و ملکوت نه اثری و نه نشانی است و دست آرزوی عارفان از آن کوتاه و پای سالکان در راه سرپرده‌های جلال آن حقیقت، لغزان است. دل‌های اولیاء کامل از ساحت قدسش در حجاب و برای احدی از انبیاء مرسلین همچنان ناشناخته مانده و مورد پرستش احدی از عبادت‌کنندگان و رهروان راه قرار نگرفته‌اند. و مقصد و مقصود اصحاب معرفت و صاحبان کشف و یقین نشده است تا آنجا که اشرف مخلوقات عرض کرد ما تو را، آنچنان که شایسته شناسایی است نشناختیم و آنچنان که شایسته پرستش است نپرستیدیم و در این‌باره گفته شده است:

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

و این مطلب در نزد صاحب‌الان به ثبوت رسیده است تا آنجا که گفته‌اند: نهایت معرفت اهل مکاشفه آن است که عجز خود را از معرفت دریابند... پس در این مقام، الفاظ، کوتاه و نارسا است و گوینده لال است و شنونده، کر: چنانچه شاعر گوید:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش» (۶)

ذات الهی در این مقام تجلی در مرآت‌ی از مرآت‌ی ندارد و سالک اهل‌الله او را نمی‌تواند مشاهده کند و نه آن را اصحاب قلوب و اولیاء بتوانند دید. پس او غیب است اما نه مقام «غیب احدی» بلکه برای این مقام نه اسمی است و نه رسمی و نه می‌توان بدو اشاره کرد و نه طمع برای احدی از مخلوقات در او می‌توان بست. (۷) به بیان دیگر، [موجودات از طریق اسم جامع الهی که مظهر آن، انسان کامل است با حضرت احدیت ارتباط می‌یابند اما اخذ از حضرت احدیت مستقیماً ممکن نیست حتی برای اسماء الهیه و این است که گفته‌اند عنقا شکار کس نشود دام بازگیر] (۸)

\*\*\*

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف

که اندر خم بماند اربعینی

[اظهار ربوبیت از طرف سالک به نقصان سلوک و بقاء انانیت و انیت وی بازگشت می‌کند... چنانکه شیخ ما ادام‌الله ظلّه العالی می‌فرمود اکثر از اهل دعاوی باطله که از اصحاب ریاضات باطله‌اند، دعوی ربوبیت می‌کنند. لذا میزان شناخت ریاضت باطل از غیر آن، خلوص نیت و صدق سریره با حضرت حق است و در حدیث آمده: «کسی که چهل شبانه‌روز برای خدا اخلاص بورزد چشمه‌های حکمت از قلب وی برزبان‌ش جاری می‌گردد».

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف

که اندر خم بماند اربعینی] (۹)

\*\*\*

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست

چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

تو را زکنگره عرش می‌زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

پس دعاکننده را سزاوار چنین است که تا می‌تواند باطن خود را منزّه کند و آن را از آلودگیها و ملکات پست تهی سازد تا دعایش از مرحله گفتار به مقام حال، و از مقام حال به لسان استعداد رسد و از ظاهر به باطن سرایت کند تا دعایش مستجاب و به مقصدش نائل شود. پس کوشش کن تا مگر باطنت دعا کند و باطنت طالب باشد تا درهای ملکوت برقلبیت گشوده شود و اسرار جبروت بر سرت و ضمیرت منکشف گردد و کشتی عقلت در دریا‌های خیر و برکات به حرکت درآمده به ساحلهای نجات برسد و تو را از گردابهای هلاک نجات بخشد و با «دو بال (علم و عمل) از این سرای تاریک و خانه هلاکت و بدبختی به عالم انوار پرواز نماید، و مبادا هدف و مقصودت از دعا به این صفات حسنی و امثال علیا که آسمانها و زمینها بر آنها استوار است و همه عوالم با نور آنها روشن است رسیدن به شهوتهای پست و لذتهای فانی و پوسیده و غرضهای حیوانی و کمالات چهارپایان و درندگان باشد، بلکه باید در طلب کرامتهای الهی و انوار عقلی و کمالاتی که در خور مقام انسان به عنوان آنکه انسان است باشی، و بهشتی را که به بهنای آسمانها و زمین است طلب کنی، تازه این هم در ابتدای سیر و سلوک است وگرنه «نیکی‌های نیکمردان برای مقربین گناه محسوب می‌شود». بنابراین، عارف کامل کسی است که قلب خود را همچون هیولا که هرصورتی را می‌پذیرد، آماده پذیرش آن صورتی بسازد که محبوب، آن صورت را به آن قلب بدهد و هیچ صورتی و فعلیتی را از پیش خود مطالعه نکند و از هر دو عالم بگذرد و هر دو نشئه را پشت پا زند. چنانکه عارف شیراز گوید:

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

و در جای دیگر گوید:

نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

و این است حقیقت آن اخلاصی که در روایت به آن اشاره شده «که هرکس چهل روز اخلاص به خدا داشته باشد چشمه‌های حکمت از دل او برزبان‌ش جاری می‌شود» (۱۰) و در کافی از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: «خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص کند و دلش را به آنچه چشمش می‌بیند مشغول نسازد و یاد خدا را به آنچه گوشش می‌شنود فراموش نکند و به آنچه به دیگری داده شده سپینه‌اش اندوهگین نگردد» (۱۱)

پس مرگ بربنده‌ای که ادعای بندگی کند، آنگاه آقا و مولای خود را به اسماء و صفاتی بخواند که آسمانهای ارواح و زمین اشباح با آن اسماء و صفات استوار است، ولی خواسته‌اش شهوتهای نفسانی و رذایل حیوانی باشد و تاریکیهایی را بخواهد که روی هم انباشته شده است و ریاستهای باطل و دست‌درازی برشهرها و مسلط شدن بربنندگان خدا خواسته او باشد.

تو را زکنگره عرش می‌زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

و ای خوشا به حال بنده‌ای که پروردگارش را به خاطر خود او

عبادت کند و خالص برای او شده باشد و به جز او منظور نباشد و شهوت‌های دنیوی و مقامات اخروی را خریدار نباشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است<sup>(۱۱)</sup>

\*\*\*

**قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی**

عارف کامل، شیخ مشایخ ما آقا محمدرضا قمشه‌ای رضوان الله در رساله‌ای که در تحقیق اسفار اربعه نگاشته است مطلبی دارد که خلاصه‌اش این است:

بدانکه سفر عبارت از آن است که انسان از وطن خود حرکت کرده و با طی منازل به سوی مقصد روی بنهد و یک قسم از سفر، صوری و ظاهری است که معلوم است و نیازی به بیان ندارد و یک قسم آن معنوی است و سفر معنوی چهار نوع است:

اول: سفر از خلق به سوی حق ...

دوم: سفر از حق به سوی حق به وسیله حق ...

سوم: سفر از حق به سوی خلق ...

چهارم: سفر از خلق به سوی خلق به وسیله حق ...

به نظر من سفر اول که سفر از خلق به سوی حق مقید است به این طریق است که حجاب‌هایی را که جنبه یلی الخلقی دارد از میان بردارد و جمال حضرت حق را مشاهده کند ... و سفر دوم یعنی سفر از حق مقید به حق مطلق پس هویت وجودیه در نزد او مضمحل گشته و تعینات خلقی به طور کلی در نظر او مستهک می‌شود و با ظهور وحدت تام قیامت کبری برپا می‌شود و حق تعالی به مقام وحدانیت برای او تجلی می‌کند و در این مقام است که اشیاء را اصلاً نمی‌بیند و از ذات و صفات و افعال خود فانی می‌شود و در این سفر اگر از انسانیت او چیزی باقی مانده باشد شیطانی که در جان اوست به صفت ربوبیت ظهور می‌کند و شطح از او سر می‌زند و این شطحیات که از دیگران صادر شده است همه از نقصان سالک و سلوک بوده است و از این جهت بوده که از انیت و انانیت آنان هنوز بقیتی مانده بوده و از اینجا است که اهل سلوک معتقدند که سالک را چاره‌ای نیست از اینکه باید معلم و رهبری داشته باشد تا او را به سلوک رهبری کند و آن رهبر باید به کیفیات سلوک عارف باشد و از جاده ریاضات شرعی خارج نشود که راه‌های سلوک باطنی به شماره درنیاید و به عدد نفس‌هایی که مردم می‌کشند راه برای سلوک الی الله هست:

**قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن**

**ظلمات است بترس از خطر گمراهی**

پس در این مرحله اگر عنایت الهی در مقام تقدیر استعدادها شامل حال او شده باشد چنانچه شیخ عربی گفته است: «قابل نمی‌شود مگر از ناحیه فیض اقدس» خدای تعالی او را به خویشتن باز می‌گرداند. <sup>(۱۲)</sup>

(در معراج قرب الهی یعنی نماز نیز سالک نیازمند دستگیری اولیاء الهی است و برای رهایی از مکاید شیطان) <sup>(۱۳)</sup> طریق اسلم و نزدیکتر به نجات آن است که مصلی خود را در جمیع اقوال و افعال تسلیم روحانیت رسول الله (ص) یا مقام ولایت مآب، یا امام عصر سلام الله علیهما نماید و به لسان آنها شناجویی از حق کند، و در افعال

نیز به افعال آنها متمسک شود و خود که امام ملائکه و جنود الهیه است مأموم مقام رسالت و ولایت شود، و طی این سلوک روحانی و عروج به معراج الهی را چنانچه به هدایت آن بزرگواران می‌کند، به تبعیت محض و تسلیم صرف از آنها کند، که علی (ع) صراط مستقیم و نماز مؤمنین است و خضر طریق سلوک است. <sup>(۱۴)</sup>

\*\*\*

**حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم**

**خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم**

و کسانی که از این زندان و زنجیرهای دست و پاگیر آن خلاص شده‌اند و از طبیعت و حدود آن درگذشته‌اند و از آلودگی هیولای جسمانیت و هیأت‌های آن و ظلمت عالم ماده و طبقات آن پاک و پاکیزه‌اند و به عالم ملکوت رسیده‌اند از وجه و جمال و بهاء حضرتش هزار هزار بار بیشتر از آنان که گرفتار عالم طبع‌اند مشاهده می‌کنند ولی اینان نیز گرفتار حجاب‌های نورانی و ظلمانی هستند.

اما آنان که از هیأت عالم ملکوت و تعلقاتش و تنگنای عالم خیال و مثال، مجرد شده‌اند و در بلد طیب و مقام قدس و طهارت اقامت گزیده‌اند از بهاء و جمال و وجه باقی ذوالجلال، آن مشاهده کنند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و هیچ وهمی بر آن احاطه ننموده و هیچ طایر فکری در اطراف آن پر نرزه و هیچ عقلی به آن نرسیده از اسرار و انوار و تجلیها و کرامتها ولیکن آنان نیز در حجاب‌های تعین‌ها و ماهیتها هستند.

و آنکه به باب‌الابواب رسیده و جمال محبوب را بی‌حجاب مشاهده می‌کند و به مقام ولایت مطلقه متحقق گشته است، افرادی هستند که از دنیا و آخرت بیرون شده‌اند و از غیب و شهادت مجرّدند و عمل شایسته را به ناشایسته نیامیخته‌اند:

\*\*\*

**چون دم وحدت زنی حافظ شوریده حال**

**خامه توحیدکش برورق انس و جان**

**حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم**

**خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم**

و این مقام، مقامی است که جهت خلقی در وجه‌الرب مستهک می‌گردد و نعلین امکان و تعین خلع می‌شود و مقامی بالاتر از این مقام نیست مگر مقام استقرار و تمکین در این مقام و رجوع به کثرت با حفظ وحدت که آن آخرین منزل انسانیت است و (بهشت همین دهکده شهرالله است) و به این مقام اشاره است آنچه در روایت وارد شده که ما را با خدا حالت‌هایی است که در آن حالت ما اوییم و او ما و او، او است و ما، ما هستیم <sup>(۱۵)</sup> و به این کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت اشاره است آنچه به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود برادرم موسی علیه‌السلام را چشم راست نابینا بود و برادرم عیسی را چشم چپ و مرا هر دو چشم بینا است. <sup>(۱۶)</sup>

\*\*\*

**مدعی خواست که آید به تماشاگه راز**

**دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد**

همان‌گونه که عالم اعیان ثابت را در حضرت علمی وجودی نیست و بودی ندارد مگر همان بود ثبوتی همچنین حقایق آنان نیز حاجب و مانع از ظهور ذاتی و تجلی ایمانی و صفاتی نیستند پس او تعالی

۹. عبارات داخل کروشده ترجمه عبارات «تعلیقہ علی شرح فصوص الحکم» صفحه ۱۴۰ است.
۱۰. عیون الاخبار/ ج ۲/ ص ۶۹.
۱۱. وسائل الشیعه ج ۱ ص ۴۲، «کتاب الطهارة»، «ابواب مقدمة العبارات»، باب ۲۸ حدیث ۲.
۱۲. شرح دعای سحر ص ۴۲، ۴۴.
۱۳. مصباح الهدایة ص ۱۰۵ تا ۱۱۰.
۱۴. عبارت داخل پرائتوز از نگارنده است.
۱۵. سرالصلوة ۶۹.
۱۶. الاربعین، مجلسی، ص ۱۷۷ شرح حدیث ۱۵.
۱۷. «کاز اخی موسی عینه الیمنی عمیاء و اخی عیسی عینه الیسری عمیاء و اناذوالعینین» سرالصلوة ص ۹۲.
۱۸. مصباح الهدایة ص ۱۰۹، ۱۱۰.

#### فهرست اشعار شرح شده

- عناق شکار کس نشود دام بازگیر  
کانجا همیشه باد به دست است دام را
- \*\*\*
- من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر  
من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش
- \*\*\*
- که ای صوفی شراب آنگه شود صاف  
که اندر خم بماند اربعینی
- \*\*\*
- در ضمیر ما نمی‌کنجد به غیر از دوست کس  
هر دو عالم را به دشم ده که ما را دوست بس
- \*\*\*
- نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست  
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
- \*\*\*
- تورا زنگره عرش می‌زنند صغیر  
ندانمت که در این دام که چه افتاده است
- \*\*\*
- غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
زهرچه تعلق پذیرد آزاد است
- \*\*\*
- قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی
- \*\*\*
- حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم  
خوشا دمی که از این چهره برده برفکنم
- \*\*\*
- چون دم وحدت زنی حافظ شوریده حال  
خامه توحید کش برورق انس و جان
- \*\*\*
- مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز  
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد

بدون هیچ حجابی که در میان او و خلقتش باشد در همه آئینه‌ها نمایان است چنانچه فرمود تعالی شأنه: «او است اول و آخر و ظاهر و باطن: قرآن کریم» پس کلمه او اشاره است به آن حقیقت غیبی که در حضرت اسماء و صفات پرده‌نشین است و چنین می‌فرماید: آن حقیقت غیبی که از تلبس به اسماء و صفات نیز مقدس‌تر است تا چه رسد به تلبس بودهای زائل فانی. آن حقیقت با همان حقیقت شریفش ظاهر است و باطن، و اول است و آخر، پس ظهور مر او را است و بطون و همه بطون از آن اوست هیچ چیزی را ظهوری نیست و هیچ حقیقتی را. بطونی نباشد بلکه اصلاً حقیقتی وجود ندارد چنانچه در دعای عرفه مولا و آقای ما حضرت ابی‌عبدالله الحسین رومی له‌الفدا است: «مگر غیر تو را چه ظهوری تواند بود که تو را آن نیست تا آنکه او بتواند نمایان‌گر تو باشد؟ کی غایب شدی تا به دلیلی که دلالت بر تو کند نیاز داشته باشی؟

آری که ولی خدا راست فرمود و آنچه آزاد مردان گفته‌اند که جهان جمله خیال است و خیال- مقصودشان همین است و کلام عارف شیراز نیز از این موضع است که می‌گوید:

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز  
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد

آنچه را که بر تو گفته شد نیکو بفهم تا امر بر تو مشتبه نشود و پایت تلفزد. (۱۸)

#### منابع

۱. «شرح دعای سحر» ص ۴۲، «مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية» ص ۱۰۹.
۲. تفسیر سوره مبارکه حمد ص ۱۲۳.
۳. ۴. گاهی می‌گویند «وجود مطلق» و منظورشان از «مطلق» بشرط لا از محدودیت است. یعنی وجودی است محدود که مقید به نامحدودی است که این فقط منحصر به ذات واجب است. ولی گاهی می‌گویند «وجود مطلق» و منظورشان لا بشرط از بشرط لائیت و بشرط شینیت است. وجود مطلق به این معنا یعنی وجودی که می‌تواند محدود باشد و می‌تواند نامحدود باشد. مطلق است از محدودیت و نامحدودیت، هر دو. شرح منظومه استاد مطهری ج ۲ صفحه ۱۲۵.
۵. شرح دعای سحر ص ۱۷۸.
۶. مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية ص ۲۲، ۲۴.
۷. نوشته‌های داخل کروشده مضمون نوشتار عربی حضرت امام در «تعلیقہ علی شرح فصوص الحکم» است که عین عبارات عربی آن چنین است: «... و اما الذات من حیث هی فلا يتجلی فی مرآة من المرائی ولا یشاهد من سالک من اهل الله ولا مشاهد من اصحاب القلوب والاولیاء فهی غیب لا بمعنی الغیب الاحدی بل لا اسم لها ولا رسم ولا اشاره الیها ولا طمع لاحد فیها» صفحه ۱۵.
۸. اصل متن داخل کروشده: لایخفی ان الاخذ من مقام الالهیة ممکن واقع بمقامه الجمعی بل اول ما ظهر فی الوجود هو الاسم الجامع لجميع انواع الربوبیات بمظهره الجامع الذی هو الانسان الكامل و اما الاخذ من حضرة الاحدیة فلا یمکن لاحد حتی الاسماء الالهیة» ص ۱۲۸